

## روابط ایلخانان با خوانین دشت قبچاق<sup>۱</sup>

ابوالفضل رضوی<sup>۲</sup>

### چکیده

مبهم بودن وضعیت ایران در تقسیم امپراتوری چنگیزی و پیدایش اولوس‌های چهارگانه مغولی، ادعاها و رقابت‌هایی را بر سر تسلط بر این منطقه در پی داشت که مهم‌ترین نموده‌های آن در مناسبات میان فرمانروایان اولوس جوجی با دربار مرکزی مغول (دستگاه قآنی) و سپس میان آنها و حاکمان ایلخانی مشاهده می‌شد. فرمانروایان اردوی زرین با استناد به فرمانی از چنگیز خان مبنی بر محق بودن خویش در استیلا بر ایران و یا دست‌کم بخش‌هایی از آن، سعی در تحقق ادعاهای خود می‌کردند و دربار قآنی نیز نظر به فتح ایران توسط سپاهیان مشترک امپراتوری و منافعی که در این جهت داشت، سعی در حفظ حاکمیت خویش و مقابله با ادعاهای اولوس جوجی می‌کرد. رقابت میان اولوس جوجی و دربار مرکزی مغول بر سر ایران تا پیش از شکل‌گیری حکومت ایلخانی حالتی آرام داشت و در پرتو کارکردهای سیاسی انجام می‌گرفت، اما با شکل‌گیری حکومت ایلخانان بنا بر ملاحظاتی چند این رقابت‌ها تشدید شد و جنبه نظامی و اقتصادی و عقیدتی به خود گرفت. در این مقاله مناسبات حکومت ایلخانی با خوانین دشت قبچاق با در نظر داشتن پیشینه روابط حاکمان این منطقه و دربار مرکزی مغول با محوریت ادعای حاکمیت در ایران بررسی می‌شود.

واژگان کلیدی: اولوس جوجی، دشت قبچاق، قآن، ایران، ایلخانان.

تاریخ پذیرش مقاله: ۱۳۸۹/۱۲/۱۷  
E-mail: razawi-edu@yahoo.com

۱. تاریخ دریافت مقاله: ۱۳۸۹/۷/۲۷  
۲. استادیار گروه تاریخ دانشگاه لرستان

## مقدمه

پیدایش امپراتوری مغول در اوایل قرن هفتم هجری به دنبال فعالیت مستمر تموچین در مغولستان و فتوحات گسترده مغول‌ها در دیگر مناطق آسیا و اروپا حاصل شد و ظهور قدرتی متمرکز را نوید می‌داد که در پرتو شخصیت چنگیز با امپراتوری‌های ایلی پیشین، تفاوت‌های درخور توجهی داشت. صرف‌نظر از چگونگی پیدایش قدرت مغولان و عملکرد آنها در جریان فتوحات و آثار و نتایجی که در هر ناحیه بر جا گذاشت، نکته مهم این است که در پی تقسیم امپراتوری به اولوس‌ها و تحولات بعدی در این راستا امپراتوری عظیم چنگیزی رو به تجزیه نهاد و به چند قلمرو مشخص تقسیم شد. در ابتدای امر پیدایش اولوس‌های چهارگانه و استقلال عمل آنها از یکدیگر به منزله تفکیک قدرت نبود و حداقل در زمان «اوکتای قاآن» (۶۳۹-۶۲۶ ق) نشانه‌های تمرکز و اشتراک مساعی فراوانی در امپراتوری دیده می‌شد، اما رقابت‌هایی که در ارتباط با منفعت‌طلبی هریک از خوانین و موضوع جانشینی «قاآن‌ها» روی داد، تمرکز و انسجام امپراتوری را متأثر کرد و زمینه‌های عملکرد استقلال‌جویانه فرمانروایان هرکدام از اولوس‌ها را فراهم آورد.

در این مورد عملکرد اولوس جوجی، که از همان آغاز مرگ چنگیز و قاآنی اوکتای مخالفت و رقابت پنهانی با دربار مرکزی مغول را آغاز کرده بود، از همه مشخص‌تر بود. چنان‌که در برخی منابع آمده است خود جوجی نیز در فعالیت‌های کناره‌جویانه از پدر می‌کوشید و تنها مرگ زود هنگام او، حدود شش ماه قبل از مرگ پدر، مانع از اقدام آشکار او در این‌باره بوده است. به هر ترتیب خواه از زمان حیات جوجی و خواه پس از آن، اقدامات فرزندان او نشان از نوعی تمایل مخالفت‌جویانه با دربار مرکزی امپراتوری مغول داشته است. اقداماتی که یک دوره پس از مرگ اوکتای و در زمان قاآنی «گیوگ»

## روابط ایلخانان با خوانین دشت قبیچاق ۵۵

شکل مشخص و تقریباً رو در رو به خود گرفت و در زمان قآنی فرزندان تولوی به‌رغم تلاش باتو در انتقال قدرت به آنها تداوم یافت و با اعزام هولاکو به قلمرو غربی و سرانجام شکل‌گیری حکومت ایلخانی نمودی کاملاً روشن به خود گرفت.

اختلاف و رقابت فرزندان جوجی با دربار مرکزی مغول تا حد زیادی بر سر ایران و یا حداقل قسمت‌هایی از آن بوده است. این امر در کنار عوامل دیگر، از قبیل چگونگی جهت‌گیری خاندان جوجی در تحولات سیاسی دربار مرکزی مغول در قراقورم، سهم مهمی در چگونگی روابط فرمانروایان اولوس جوجی با دربار مرکزی مغول و سپس حکومت ایلخانی داشته است.

در این پژوهش سعی بر آن است که با در نظر داشتن روابط فرمانروایان دشت قبیچاق با دربار مرکزی مغول، اعزام هولاکو به خطه غربی و شکل‌گیری حکومت ایلخانی و چگونگی روابط ایلخانان با خوانین دشت قبیچاق بررسی شود.

برخی منابع پژوهشی، مانند جلد سوم کتاب دین و دولت در ایران عهد مغول شیرین بیانی و تاریخ مغول در ایران برتولد اشیپولر و جلد پنجم تاریخ ایران کمبریج و ایران در اوایل عهد ایلخانان جورج لین، در حاشیه و گاه به تفصیل مطالبی درباره روابط میان ایلخانان و فرمانروایان دشت قبیچاق نوشته‌اند، اما اغلب این پژوهش‌ها رویکردی توصیفی به موضوع دارند و با در نظر داشتن شرایط سراسر قلمرو مغولان این روابط را بررسی نکرده‌اند.

رویکرد این مقاله که همانا بررسی روابط دو قلمرو از حیث مناسبات آنها با دربار مرکزی مغول و یا حکومت مملوکان و تأثیرگذاری این مناسبات بر حیات سیاسی و اقتصادی قلمرو ایلخانان است جدید و حاوی رهیافت‌های متفاوتی است.

## اردوی زرین و تلاش برای نفوذ در ایران

به هنگام فتوحات چنگیز در ماوراءالنهر جوجی<sup>۱</sup>، پسر مهتر او، خوارزم را گشود و آنگاه به امر پدر راهی دشت قبچاق شد و در آن حدود فتوحاتی کرد که در تقسیم ممالک چنگیزی این مناطق مفتوحه جزئی از اولوس او بودند. جوجی شش ماه قبل از چنگیز در سال ۶۲۴ ق درگذشت و چنگیز پسر دوم وی، به نام «باتو»، را با لقب «ملک صاین» به جای او گمارد (همدانی، ج ۱، ۱۳۶۲: ۵۲۳). تاریخ مرگ باتو را منابع مختلف آورده‌اند و آن را بین سال‌های ۶۵۰ - ۶۵۳ ق ذکر کرده‌اند (جویی، ج ۱، ۱۳۶۷: ۲۲۳). پس از مرگ وی «منگو قآن» در ابتدا «سرتاق»، پسر باتو، و سپس «ولانچی»، برادر او را به حکومت دشت قبچاق منصوب کرد (جویی، ج ۱، ۱۳۶۷: ۲۲۳). سپس «برکای» آن هم بدون هیچ حکمی از جانب قآن به فرمانروایی دشت قبچاق رسید (همدانی، ج ۱، ۱۳۶۲: ۵۲۵).

آنچه دربارهٔ ماهیت عمل خوانین اولوس جوجی در این ایام باید ذکر شود اختلاف و رقابت آنها با دربار مرکزی مغول است. شروع اختلافات را باید به زمان جوجی و عملکردهای کناره‌جویانهٔ او از چنگیز و سپس رقابت آرام باتو با اوکتای مربوط دانست (همدانی، ج ۱، ۱۳۶۲: ۵۲۲). شکل پیچیده‌تر آن در زمان «گیوگ» و برخورد باتو با وی پیش آمد، چنان که مشهور است گیوگ در راه مقابله با «باتو» فوت شد (همدانی، ج ۱، ۱۳۶۲: ۵۷۱). در زمان قآنی منگو که خود به همت اقدامات باتو گوی سبقت را از

۱. جوجی، جغتای، اوکتای و تولوی چهار پسران چنگیز از همسر او «بورتته» به چهار کولون یا چهار رکن امپراتوری معروف بودند. این چهار پسر در زمان حیات پدر به ترتیب وظایف نظارت بر شکار، اجرای صحیح قانون (یاسا)، نظارت بر امور اجرایی و ادارهٔ صحیح قلمرو و فرماندهی نیروهای نظامی را برعهده داشتند. بنابر خواستهٔ پدر، که امپراتوری را میان آنها تقسیم کرد، به فرمانروایی هر یک از بخش‌های چهارگانه رسیدند. یورت اصلی مغول در مغولستان به تولوی پسر کوچک، مقام قآنی و همچنین نواحی حدفاصل مغولستان و ترکستان به اوکتای، بخشی از ترکستان و ماوراءالنهر به جغتای و سرزمین‌های حدفاصل خوارزم به سمت شرق در شمال دریای مازندران را، تا جایی که سم ستوران تاتار بدانجا رسد، به جوجی داد.

## روابط ایلخانان با خوانین دشت قبیچاق ۵۷

فرزندان اوکتای ربود رقابت و اختلاف آنها به نحوی دیگر بروز کرد. آنچه مهم است رقابت آنها برای تسلط بر ایران بود. در تقسیم‌بندی اولوس‌های چنگیزی، ایران و دیگر مناطق غربی امپراتوری مغول وضعیت مبهمی داشت و همین امر زمینه را برای اعمال نفوذ باتو در این مناطق هموار می‌کرد. در زمان قآانی خاندان اوکتای، باتو سعی در اعمال نفوذ در ایران و دیگر نواحی غرب آسیا همچون گرجستان و آسیای صغیر و ارمنستان می‌کرد و این امر را در راستای رقابت سیاسی و توسعه‌طلبی خاندان جوجی مهم می‌شمرد. البته در این باره طرفین باتو و دربار مرکزی مغول برخورد مشخص و روشنی نداشتند و سعی می‌کردند از طریق سیاسی و به کمک کارگزاران اعزامی به ایران خواسته‌های خود را عملی سازند (سیفی هروی، ۱۳۸۳: ۱۵۸-۲۲۸؛ ج۲، ۱۳۶۷: ۵۴۱-۵۸۴ / Land, 2003: 153-155). چون دربار مرکزی مغول اقتدار کافی داشت و حاکم دشت قبیچاق نمی‌توانست استقلال عمل مشخصی چه در ایران و گرجستان و آسیای صغیر و چه در ارمنستان در پی بگیرد، سعی در اقدامات سیاسی و نفوذی داشت. دربار مرکزی مغول هم علاوه بر اقدامات نظامی که به وسیله کارگزاران نظامی به انجام می‌رسید، عکس‌العمل مشابهی داشت. در این راستا آنچه به هر یک از طرفین اجازه فعالیت سیاسی و نظامی می‌داد چگونگی فتح ایران و موقعیت آن در زمان چنگیز و پس از آن تا زمان شکل‌گیری حکومت ایلخانی بود؛ ایران با فعالیت مشترک لشکریان مغول در زمان چنگیز فتح شده بود و پس از مرگ او نیز تسخیر کامل و اداره آن به نحوی همگانی و با همکاری تمامی خاندان‌های حاکم مغولی انجام گرفته بود. به همین علت با برگشت جلال‌الدین خوارزمشاه از هند و اقدامات بعدی او ضرورت سرکوب و دفع وی مطرح شد و این امر حضور فعال‌تر مغول‌ها و عملکرد دو دسته از کارگزاران مغولی در قلمرو غربی، به‌ویژه ایران را با خود آورد. دسته‌ای از فرماندهان نظامی مأموریت سرکوب

جلال‌الدین خوارزمشاه و همین‌طور توسعه فتوحات را برعهده داشتند و دسته دیگر کارگزاران حکومتی بودند که اغلب در خراسان اقامت داشتند و امور اجرایی و مالی را به انجام می‌رساندند.

مغول‌ها که قبل از آمدن جلال‌الدین به خراسان توجه داشتند و سپاهیان را در آن حدود متمرکز کرده بودند تا هرگونه حرکت مخالفی را مانع شوند، اکنون که ضرورت سرکوب جلال‌الدین مطرح شده بود با شدت بیشتری عمل کردند و به دستور اوکتای قاآن جورماغون نوین را با ۳۰ هزار سپاهی به ایران اعزام کردند (همدانی، ج ۱، ۱۳۶۲: ۴۵۵). در این لشکرکشی‌ها و اداره ایران پس از سرکوبی جلال‌الدین خوارزمشاه فعالیت و اشتراک عمل اولوس‌های چهارگانه کاملاً آشکار است، به ویژه در انتخاب جنتمور به تولیت خراسان و مازندران این مسئله به خوبی رعایت شده است. جورماغون به دستور قاآن از طرف هر یک از خوانین و اولوس‌های چهارگانه کارگزاری برای همکاری و همراهی جنتمور انتخاب کرد و همراه وی به خراسان فرستاد و بدین ترتیب اشتراک عمل و منفعت خاندان‌های مختلف مغولی را تجلی عملی بخشید (همدانی، ج ۱، ۱۳۶۲: ۴۷۰). رقابت باتو با دربار قاآن بر سر ایران و تلاش برای نفوذ بیشتر در آن نیز از همین موقعیت خاص ایران در تقسیم‌بندی اولوس‌های چهارگانه ناشی می‌شد. بدین منظور، خان اردوی زرین تلاش می‌کرد تا با طرح ادعاهایی که به نحوی مبهم ریشه‌های آن به دوران حاکمیت جوجی می‌رسید از این امر به نفع خویش استفاده کند. فرزندان جوجی با استناد به این دستور چنگیز، که حاکمیت مناطق آن سوی دشت قیچاق «زیر سم اسبان تاتار درآمده بودند»، از آن اردوی زرین است، ادعای خود را توجیه می‌کردند. بر این اساس ادعای آنها صورتی مشروع پیدا می‌کرد و توجیه عملی آن بر اجرای صحیح یاسای چنگیزی مبتنی بود (Lane, 2003: 39).

## روابط ایلخانان با خوانین دشت قبیچاق ۵۹

بیشتر این تلاش‌ها به واسطه کارگزاران مغولی صورت می‌گرفت که در پی برگشت جلال‌الدین و ضرورت سرکوب او به ایران اعزام شده بودند. در این بین کارگزاران نظامی که هم فعالیت‌های گسترده‌تری داشتند و هم از استقلال عمل بیشتری برخوردار بودند و در نواحی شمال غربی مناطق مورد ادعای اولوس جوجی فعالیت می‌کردند، بیشتر مدنظر این خاندان بودند؛ به ویژه پس از عملکردهای نخستین فرد از این کارگزاران نظامی، جورماغون نویان، که پس از یک دوره فعالیت در نواحی غربی و شمال غربی ایران فلج شد و برنامه‌های او در آن نواحی به آشفتگی کشید و فرصت مناسبی به منظور بهره‌برداری از این موقعیت برای خوانین دشت قبیچاق فراهم شد. چون مأمور نظامی بعدی مغول‌ها در منطقه، بایجو نویان، با دربار باتو مدارا می‌کرد، زمینه‌های مناسب‌تری در اختیار خان دشت قبیچاق قرار گرفت. فعالیت‌های این فرمانده به خاندان جوجی متمایل بود و امیر ارغون، حاکمی که در زمان نیابت توراکیناخاتون با اختیاراتی وسیع‌تر در مقایسه با دیگر کارگزاران قبلی به حکومت خراسان منصوب شده بود، سفرهایی به شمال غربی ایران داشت و اقداماتی انجام داد ( جوینی، ج ۲، ۱۳۶۷: ۲۴۴). احتمالاً همین جهت‌گیری‌های بایجو نویان موجب شده که با وجود حضور وی در منطقه، «گیوگ قآن» بلافاصله پس از قآنی، ایلچیکتای (ایلچیکدای) را به فرمانروای بلامنازع قلمرو غربی انتخاب و به آن نواحی اعزام کند. ایلچیکدای از دیگر کارگزاران قبلی اختیارات وسیع‌تری داشت (همدانی، ۱۳۶۲: ۵۷۰/الرمزی، ۱۳۲۹: ۳۹۰) و گویا گیوگ در صدد آن بود که برای مقابله با باتو خودش نیز با سپاهیان اصلی قراقورم به او بپیوندد. (همدانی، ۱۳۶۲: ۵۷۱) پذیرش این نکته صحیح به نظر می‌رسد. البته با توجه به اختلافات میان باتو و گیوگ، امری که ریشه‌های آن به زمان لشکرکشی مشترکشان به اروپا در زمان قآنی اوکتای می‌رسید. صرف‌نظر از فعالیت‌های بایجو

نویان، اقدامات شرف‌الدین خوارزمی از هواداران باتو که در آذربایجان ادای وظیفه می‌کردند نیز از تلاش خان دشت قبیچاق برای نفوذ در منطقه حکایت می‌کند (جوینی، ج ۲، ۱۳۶۷: ۲۳۳، ۲۴۴/ اشیپور، ۱۳۶۵: ۴۱-۴۴). تمایل برخی از سلاطین سلجوقی آسیای صغیر و حکام گرجستان برای نزدیکی به باتو برای کاستن از فشار مغول‌ها که در این زمان در محدوده قلمرو آنها فعالیت می‌کردند، با تلاش‌های نفوذی باتو در منطقه مرتبط بوده است (جعفری، ۱۳۵۰: ۲۴۷-۲۴۴؛ اشیپور، ۱۳۶۵: ۴۰-۵۲). با این حال در دوران قآنی گیوگ برخورد عملی مشخصی میان دربار مرکزی مغول و اردوی زرین به وقوع نپیوست، زیرا مرگ گیوگ و سپس دستگیری ایلچیکدای و قتل وی در دشت قبیچاق و اختلافات میان خاندان اوکتای و تولوی برای جانشینی قآن، وضعیت جدیدی را در سراسر امپراتوری مغول به دنبال آورد. در دوره قآنی منگو اختلافات قبلی به طرقتی دیگر ظاهر شد. منگو به یاری خاندان جوجی و با جهت‌گیری مؤثر «باتو» به قآنی رسید و پس از تصمیم‌گیری برای اعزام لشکریانی به شرق و غرب قلمرو، سپاهیان اعزامی او به خطه غربی با سپاهیان باتو همراه شدند (جوینی، ج ۳، ۱۳۶۷: ۹۰). با وجود این، رقابت آنها برای تسلط بر ایران به قوت خود باقی ماند و همچون گذشته محور اختلافات سلطه بر ایران بود. پرسش مهمی که در اینجا مطرح می‌شود اینکه باتو چگونه حضور لشکریان امپراتوری را در ملک ادعایی خود - لشکریانی که آمدن آنها برای باتو با بیم و امید همراه بود و دقت عمل بیشتری را طلب می‌کرد - پذیرفت و لشکریانی نیز برای کمک به آنها اعزام کرد. از آنجا که نشانه‌های اختلاف و دشمنی میان باتو و دربار منگو قآن از مدتی قبل آغاز شده بود و قتل علی بن مسعود، فرمانروای هواخواه باتو در سیستان به دست شمس‌الدین کرت (فرمانروای تحت حمایت منگو) شروع آشکار این دشمنی بود، این برخورد باتو جای تأمل بیشتری دارد (سیفی هروی، ۱۳۸۳: ۲۵۹-۲۵۹).



## روابط ایلخانان با خوانین دشت قبیچاق ۶۱

۲۷۰). منگو در کسب مقام قآنی مدیون باتو بود و بی‌توجهی حاکم دشت قبیچاق به قآن، که خویشان را ارشد و شایسته‌تر می‌پنداشت، منگو را وادار می‌کرد تا برای رهایی از این دین تلاشی جدی کند. از این روی اعزام سپاه به ایران، امری که در چارچوب مصالح امپراتوری توجیه می‌شد، فرصت خوبی بود تا منگو به مقابله با باتو بپردازد و ضمن تحدید قدرت او برتری خویش را اثبات کند. همچنین با اعزام سپاه و با نظم بخشیدن به امور قلمرو غربی به سرکردگی یکی از خان‌زادگان تولوی تقسیم قدرت در اولوس تولوی محقق می‌شد. در مورد اغماض باتو در اعزام هولاکو و مدارای وی می‌توان گفت که نابودی اسماعیلیان نزاری به‌منزله صریح‌ترین جزء مأموریت هولاکو و امری بود که در مورد آن اتفاق نظر وجود نظر داشت، اما باتو را به همراهی با این سیاست وامی‌داشت. بهترین علت برای مدارای باتو این بود که خان اردوی زرین فکر می‌کرد هولاکو به مأموریتی موقت می‌رود و پس از اجرای مأموریت به مغولستان بازمی‌گردد، تنها در این صورت بود که امید تسلط بر ایران در باتو باقی می‌ماند و مهم‌تر اینکه با انتظامی که هولاکو در امور این خطه به انجام می‌رساند، راه استیلا بر آن هموارتر می‌شد. گزارش رشیدالدین نیز با نوعی ابهام این واقعیت را تأیید می‌کند: «...هرچند منگوقاآن را در خاطر مصور و مقرر بود که هولاکو را با لشکرهایی که به وی داده همیشه در ممالک ایران زمین پادشاه و متمکن باشد و این ممالک بر وی و اروغ نامدار وی بر وجهی که هست مقرر و مسلم بود، لیکن ظاهراً فرمود که چون این مهمات ساخته باشی با مقیم اصلی معاودت نمای» (همدانی، ج ۲، ۱۳۶۲: ۶۸۷).

ابهام در سخنان رشیدالدین به احتیاط سیاسی وی در قبال ایلخانان برمی‌گردد که مطالب خود را در زمان سلطنت آنان می‌نوشت. حرکت آرام هولاکو به سمت غرب سه سال به طول انجامید و شاید بیم از باتو نیز در آن دخیل بود که با ادعای جوجی‌ها

بی‌ارتباط نبوده است. بنابراین می‌توان چنین تعبیر کرد که هولاکو تا زمان حیات باتو آرام حرکت می‌کرد، اما پس از مرگ وی در ۶۵۳ ق حرکت خود را سرعت بخشید. در غیر این صورت و با رد این نظر، که مدارای باتو به علت مأموریت موقت هولاکو بوده است، باید نتیجه بگیریم که دربار مرکزی مغول قدرت و اقتدار بیشتری نسبت به خان اردوی زرین داشته و پذیرش اعزام هولاکو و همکاری با آن گزینه گریزناپذیر خان دشت قبیچاق بوده است. به هر دلیل و به هر تعبیر، رقابتی که در دوران حد فاصل مرگ چنگیز تا آمدن هولاکو به صورتی آرام و در راستای امور سیاسی و ادعاهای ارضی وجود داشت با به قدرت رسیدن برکه‌مسلمان ابعاد مذهبی نیز به خود گرفت (همدانی، ۱۳۶۲: ۷۳۱). در مورد اسلام آوردن برکه و اینکه گرویدن وی قبل یا بعد از سلطنت او بود، در منابع مطالب متفاوتی آورده شده است و نمی‌توان بعد سیاسی آن را دقیق مشخص کرد. برخی منابع از مکاتبه وی با خلیفه عباسی از سال‌های ۶۴۴ ق به بعد و مسلمانی وی در آن ایام سخن می‌گویند که در این صورت مسلمانی او ارتباط کمتری با تحولات سیاسی دارد (الرمزی، ۱۳۲۹: ۴۰۴-۴۰۷؛ الغسانی، ۱۳۹۵: ۵۴۲). با این حال، به حکومت رسیدن وی برخلاف برادرزاده‌های او سرتاق و اولاغچی، نه به تأیید قآن، بلکه مستقل و بدون هیچ حکمی از طرف وی بود. در زمان فرمانروایی برکه‌مسلمان و با شکل‌گیری حکومت ایلخانی رقابت‌های موجود به درگیری‌های نظامی انجامید و مسائلی را سبب شد که پرداختن به آنها نه تنها چگونگی روابط حکومت ایلخانی با اولوس جوجی را روشن می‌کند، بلکه در روشن شدن پاره‌ای مسائل دیگر در زمینه روابط خارجی ایلخانان با دیگر ملل و به‌ویژه حکومت مملوکان کمک می‌کند. علاوه بر این، انگیزه‌های تجاری و اقتصادی و صبغه‌های عقیدتی تأثیرگذار در این مناسبات آشکار

### روابط ایلخانان با خوانین دشت قبیچاق ۶۳

می‌شود. پیش از پرداختن به چگونگی این روابط بررسی علل اعزام هولاکو و چگونگی شکل‌گیری حکومت ایلخانی درک بهتر مناسبات را آسان‌تر می‌سازد.

#### اعزام هولاکو و شکل‌گیری حکومت ایلخانی

اینکه چرا در حد فاصل مرگ چنگیز تا تشکیل حکومت ایلخانی هیچ خان‌زاده مغولی به قلمرو غربی اعزام نشد و به تبع آن حکومت منسجمی به سرکردگی خان‌زاده‌های مغولی در این خطه شکل نگرفت، به درستی مشخص نیست. بی‌تردید قآن‌های مغول به خطه غربی توجه داشتند و فتح و استیلای کامل و منظم آن را می‌خواستند. هرکدام نیز کارگزاران و لشکریانی بدان سوی گسیل داشتند، اما حاکمان اعزامی ضعیف ظاهر شدند و دسته بندی‌های سیاسی را تشدید کردند و به نظام سیاسی همگونی منجر نشد. از این روی اولین علت اعزام هولاکو را می‌بایست در بی‌نظمی‌های سیاسی مذکور و مسائل مربوط به آن جست. از زمان اعزام لشکریان مغول با هدف سرکوبی جلال‌الدین خوارزمشاه و سپاهیان خوارزمی در زمان اوکتای تا هنگام به قانی رسیدن منگو حاکمان اعزامی مغول قلمرو وسیعی متصرف شده بودند که از سند تا حوالی شام را در بر می‌گرفت. این قلمرو وسیع مشکلات سیاسی، فرهنگی، مذهبی و اقتصادی خاصی داشت و اداره کردن آن نیز منوط به اعمال روش‌های ویژه‌ای بود. بیشتر عملکرد حاکمان اعزامی مغول، به ویژه فرماندهان نظامی، برای مقابله با غارتگری بود و خودمختار عمل می‌کردند. میان اختیارات کارگزاران نظامی و سیاسی مرزی نبود و در همان ابتدا اختلاف و رقابت میان آنها آغاز شده بود و آشفتگی بیشتر امور را در پی داشت. فقدان دیوانسالاری منسجم و با قدرت که بتواند در خدمت حکام اعزامی زیاده طلبی‌ها را تعدیل کند، نابسامانی‌ها را تشدید می‌کرد. مشاجره حکومت‌های محلی و

قیام‌هایی که تحت لوای شخصیت جلال‌الدین خوارزمشاه شکل می‌گرفت و شدت عمل مغول‌ها را در برابر آن، بر وخامت اوضاع می‌افزود (جوینی، ج ۲، ۱۳۶۷: ۱۹۱-۲۲۰). فائق آمدن بر چنین اوضاعی، فردی قدرتمند و از سلاله چنگیزخان را می‌طلبید که با پیوستن حاکمان مغولی به او و تحرک بخشیدن به اوضاع سیاسی و از بین بردن مدعیان قدرت و مقاومت‌های محلی و خلع ید مدعیان خارجی و عملکردهای توسعه‌طلبانه، قلمرویی یکپارچه و حکومتی یک‌دست شکل گرفت. در کنار آن عوامل دیگری، همچون تحریکات مسیحیان (گروسه، ۱۳۶۵: ۴۶۱-۴۶۲)، تمایل به توسعه‌طلبی و تکمیل جهانگشایی (جوینی، ج ۳، ۱۳۶۷: ۹۰/همدانی، ج ۲، ۱۳۶۲: ۶۸۵)، از بین بردن اسماعیلیان نزاری، حذف خلافت عباسی (همدانی، ۱۳۶۲: ۶۸۶)، شکل‌گیری حکومتی به سرکردگی خان‌زاده‌ای از تولوی و حفظ سیادت این خاندان در این خطه نیز تأثیرگذار بودند.

در خاتمه این توضیح لازم است که با توجه به اختلافات میان فرزندان جوجی و دربار قآن و بیم از دست رفتن ایران در نتیجه ادعاهای خاندان جوجی و همین‌طور دشمنی پنهان خاندان اوکتای و جغتای با خاندان تولوی تحقق این امر ضرورت بیشتری پیدا می‌کرد. مجموع عوامل فوق‌مذکور را بر آن داشت که هولاکو را به ایران اعزام کند تا با تمرکز بخشیدن به امور، رسمیت قلمرو غربی را به قلمرو دربار مرکزی ضمیمه کند. اگرچه فعالیت‌های هولاکو و تحولات بعدی منجر به پیدایش حکومت ایلخانی شد، این امر نابسامانی قلمرو غربی را رفع کرد و حکومتی تشکیل داد که فرمانروایان آن از خاندان تولوی بودند. از آن گذشته در مسائل داخلی خاندان تولوی هم این امر ضروری می‌نمود، زیرا با تفکیک قدرت میان فرزندان تولوی از تمرکز قدرت در مرکز، که در جای خود خطراً فرین بود، جلوگیری می‌کرد. انگیزه‌های اقتصادی و تجاری، نظیر دسترسی به

## روابط ایلخانان با خوانین دشت قبیچاق ۶۵

منابع تجاری و کشاورزی بین‌النهرین و شامات، تسلط بر سرزمین مساعد قفقاز، به تسلیم واداشتن دول مسیحی و دستگاه قدرتمند پاپ نیز در اعزام هولاکو به خطه غربی بی‌تأثیر نبودند. به هر علت و با هر زمینه‌ای اعزام هولاکو در ۶۵۱ ق و عملکردهای او تا ۶۵۶ ق به شکل‌گیری حکومت ایلخانی انجامید و فصل جدیدی را در تاریخ بخش غربی قلمرو مغول رقم زد.

هولاکو با حکم حکومت قلمرو وسیعی که از جیحون تا سراسر مصر را دربر می‌گرفت و با مأموریت مطیع کردن حکام قلمرو مزبور در ذی‌حجه ۶۵۱ ق حرکت آرام خود را به طرف غرب آغاز کرد. دستگاه پرشوکت هولاکو در ۶۵۳ ق به سمرقند رسید و از آنجا به حکم یرلیغ حکام نواحی گوناگون را به منظور اعلان متابعت و آمادگی برای فتح قلاع ملاحظه به نزد خود فراخواند (همدانی، ۱۳۶۲: ۶۸۸). در پی آن سلاطین و ملوک اطراف نمایندگان خود را نزد هولاکو فرستادند و هولاکو در اول ذی‌حجه ۶۵۳ ق از جیحون عبور کرد و پای در قلمرو ایران نهاد. نکته‌ای که در مورد مناسبات حکومت ایلخانی با فرمانروایان اولوس جوجی حائز اهمیت است اینکه آیا هولاکو برای حکومت به این سمت آمده بود یا مأموریتی موقت داشت. منابع آن عصر، مانند جهانگشای جوینی و طبقات ناصری، سخنی در این باره نیاورده‌اند. رشیدالدین فضل‌الله همدانی نیز، که کتاب خود را در زمان ایلخانان مسلمان نوشت، با در نظر داشتن ملاحظات سیاسی زمانه خویش اشاره مبهمی در این باره دارد (همدانی، ۱۳۶۲: ۶۸۷)، تنها نابودی اسماعیلیه نزاری دستاویزی پررنگ جلوه می‌کند که البته در مصالح کلی امپراتوری مغول قدرتی به شمار نمی‌رفت، اما به منظور هم‌نوایی مسلمانان مناطق مفتوحه حربه مناسبی بود و مانع از واکنش جدی حاکم دشت قبیچاق می‌شد (همدانی، ۱۳۶۲: ۶۸۸). تا زمان حیات باتو، هولاکو اقدامی چندان جدی انجام نداد، زیرا فاصله بین قراقورم تا سمرقند را با تانی

دوساله طی کرد. مرگ باتو و حکومت کوتاه‌مدت افراد پس از وی (سرتاق و اولاغچی) به حکومت برکه انجامید؛ برکه‌ای که به هیچ وجه با هولاکو سر سازگاری نداشت. با این حال در گیرودار تحولاتی که منجر به حکومت برکه شد، هولاکو خود را به قلمرو غربی رساند و اسماعیلیان را ساقط کرد و آماده حمله به بغداد شد. برکه مسلمان بود و با خلیفه مکاتبه داشت (الرمزی، ۱۳۲۹: ۴۰۴-۴۰۷)، اما هولاکو اقدام خود علیه خلیفه را سرعت بخشید و با فتح بغداد و قتل خلیفه راه هرگونه برخورد احتمالی برکه را مسدود کرد و گامی در تشکیل حکومت ایلخانی به پیش افتاد و آن ملاحظه‌ای بود که درقبال فرمانروایان اولوس جوجی رعایت کرده و دیگر نیازی به آن نمی‌دید. پس از مرگ منگو قآن، با اختلافاتی که بین برادران او، قوبیلای و اریق یوکا و با حمایت اولوس جوجی و جغتای از طرفین درگیری رخ داد، هولاکو عزم خود را به اقامت در ایران جزم کرد و با حمایت و اطاعت از طرف پیروز پایه‌های قدرت خود را مستحکم کرد. البته این عملکرد خان مغول، که از این پس لقب ایلخان به خود می‌گیرد، بدیهی می‌نمود، زیرا در صورت برگشت احتمالی به مغولستان جایگاه سیاسی مشخصی نداشت. وانگهی، سرنوشت قلمرو وسیع از جیحون تا مدیترانه، که در پرتو اقدامات او به سمت تمرکز پیش رفته بود، به حال خود رها می‌شد و این نیز با مصالح کلی امپراتوری مغول هم‌خوانی نداشت. از آن روی ماندن او و جهت دادن به اقداماتش امری ضروری می‌نمود تا به حفظ موجودیت سیاسی خود و خاندانش منجر شود. به هر ترتیب پیدایش حکومت ایلخانی و مسائلی که از همان آغاز در زمینه سیاست خارجی برای این حکومت رخ داد، ایلخانان را به سمتی سوق داد که همانند مقابله و برخورد دائمی با مملوکان مصر و شام آنها را به مقابله در برابر فرمانروایان اولوس جوجی نیز مجبور می‌کرد؛ مقابله‌ای که تا آخر عهد ایلخانی ادامه یافت و ایلخانان را به تلاش جدی وادار کرد.

## مناسبات ایلخانان و خوانین دشت قبیچاق

(الف) از زمان هولاکو تا سلطنت غازان (۶۵۴-۶۹۴ ق)

پیدایش حکومت ایلخانان در ایران با حکومت برکه در دشت قبیچاق همزمان بود. اختلافات اولوس جوجی با فرزندان تولوی بر سر ایران، که ماهیت سیاسی و نظامی و اقتصادی داشت، رنگ مذهبی به خود گرفت. برکه از طرفی با مغول‌های حاکم بر ایران اختلاف ارضی داشت و از طرف دیگر مسلمان بود و از رفتارهای غیر اسلامی هولاکو رنجیده خاطر بود. در منابع عوامل چندی دربارهٔ اختلافات میان آنها ذکر شده است که از مهم‌ترین آنها می‌توان به نفرستادن مقرری مالی به دشت قبیچاق از طرف هولاکو،<sup>۱</sup> بدرفتاری وی با لشکریان دشت قبیچاق و قتل برخی از بزرگان آنها که به همراهی او اعزام شده بودند، مسلمانی برکه و ادعاهای اسلامی وی و مهم‌تر ادعاهای ارضی برکه بر قسمتی از ایران اشاره کرد. آنچه در این بین مهم است و عوامل دیگر در راستای آن شکل گرفته‌اند ادعاهای ارضی است، زیرا نخست رقابت در این زمینه امری دیرپا بود و آغاز آن به حکومت باتو و قآانی اوکتای بازمی‌گشت. دوم، ادعاهای ارضی فرمانروایان اردوی زرین دنباله‌دار بود و تا آخر عهد ایلخانی و حتی در زمان ایلخانان مسلمان ادامه یافت. سوم، منطقه مورد ادعا اهمیت اقتصادی فراوان داشت و طرفین به هیچ وجه نمی‌توانستند از آن صرف‌نظر کنند. مسلمانی برکه هم بی‌اهمیت نبود، زیرا اعمال سیاسی او را رنگ دینی می‌بخشید و محبوبیت وی را در جهان اسلام می‌افزود؛

۱. در این باره مطالب منابع متفاوت است، برخی همچون جوزجانی آورده‌اند هولاکو پس از فتح بغداد قسمتی از غنایم را نزد برکه فرستاد، اما به ادعای مسلمانی آنها را نپذیرفت. این گفته با مطالب منابعی که اسلام برکه را قبل از سلطنت آورده‌اند وفق می‌دهد، اما با منابع دیگری که اسلام او را بعد از سلطنت می‌دانند چندان هم‌خوانی ندارد (جوزجانی، ج ۱، ۱۳۴۳: ۱۹۱) البته اگر اشتراک عمل مغولان در فتح ایران و بالطبع شریک بودن آنها در منافع حاصله را به یاد بیاوریم می‌بایست هولاکو این مقرری را ارسال می‌کرد. لذا می‌توان گفت در کنار دیگر عوامل اختلاف، نفرستادن این مقرری نیز در گسترده شدن دشمنی مؤثر بوده است (همدانی، ۱۳۶۲: ۷۳۱).

محبوبیتی که می‌توانست از آن در راه اهداف سیاسی و نظامی و اقتصادی قلمرو خویش استفاده کند. به هر ترتیب این برکه بود که دشمنی با هولاکو را آغاز کرد و پس از چندی که ماجراجویی هولاکو در شام با شکست «عین جالوت» دچار وقفه شد با مملوکان هم رابطه برقرار کرد تا از آن علیه ایلخانان استفاده کند. (مقریزی، ج ۱، ۱۳۵۵: ۴۷۵-۴۸۰؛ ابن کثیر، ج ۱۳، ۱۳۵۰: ۲۵۲/الرمزی، ۱۳۲۹: ۴۳۱-۴۵۰)<sup>۱</sup> باید در نظر داشت که شکست مغول‌ها در عین جالوت نیز تا حد زیادی با عملکردهای برکه و سعی او در استفاده از فرصت موجود بی‌ارتباط نبود. هرچند که منابع آگاهی هولاکو از مرگ قآن و میل او در کسب مقام قآنی را به منزله عامل مؤثر برگشت او از شام و باقی‌گذارن سپاهسانی اندک به سرکردگی کیتبوقا نویان در آنجا یاد می‌کنند، ترس وی از عملکردهای فرمانروای اولوس جوجی و خطری که از مرزهای شمالی قلمرو او را تهدید می‌کرد در بازگشت او از شام تأثیرگذاری بیشتری داشت (الرمزی، ۱۳۲۹: ۴۱۹)، همچنین پس از نبرد عین جالوت و آشکار شدن دشمنی مملوکان و ایلخانان، میان حاکمان دشت قبچاق و سلاطین مملوک روابط حسنه‌ای برقرار شد که این تأثیرگذاری را مهم جلوه می‌دهد (مقریزی، ج ۱، ۱۳۵۵: ۴۷۴-۴۷۵/ابن کثیر، ج ۱۳، ۱۳۵۰: ۲۵۲/الرمزی، ۱۳۲۹: ۴۳۱-۴۵۰). این رابطه حسنه بسیار مهم بود و طرفین از منافع حاصل از آن به خوبی استفاده کردند. برکه که مخالفت با هولاکو را در عمل آغاز کرده بود در ۶۶۰ ق ۳۰ هزار سپاهی را به سرکردگی نوقای به طرف دربند فرستاد. سپاهیان مزبور از دربند گذشتند و عازم شیروان شدند و هولاکو هم سپاهسانی را گرد آورد و به

۱. البته شاید رابطه برکه با مملوکان قبل از نبرد عین جالوت بوده باشد، زیرا طبق برخی منابع برکه به لشکریان خود که در سپاه هولاکو حضور داشتند و عازم فتح بغداد بودند دستور داد که به مصر فرار کنند و به پناهندگی نزد سلطان مملوک روند (ابن کثیر، ج ۱۳، ۱۳۵۰: ۲۵۲)، اگر این امر صحیح باشد به یقین مسلمانی برکه قبل از سلطنت او بوده و یا دست‌کم در اوایل سلطنت مسلمان شده و چون هولاکو عازم بغداد بوده است سعی کرده تا در کنار دیگر عوامل اختلاف از این امر نیز استفاده کند.



## روابط ایلخانان با خوانین دشت قبیچاق ۶۹

سرکردگی شیرامون نویان و باسماغونویان روانه «شماخی» کرد. در نبردی که روی داد ابتدا پیروزی با سپاهیان نوقای بود، اما در مرحله بعدی لشکریان ایلخانی نوقای را شکست دادند و به عقب‌نشینی مجبور کردند. هولاکو که از شکست سپاهیان برکه آگاه شد در محرم ۶۶۱ ق از حدود شماخی عازم رزم با برکه شد. در ۲۳ محرم این سال سپاهیان ایلخانی از دربند گذشتند و وارد قلمرو برکه شدند و پس از شکست سپاهیان نوقای از آب ترک (Terk) گذشتند و به مدت سه روز در آن حدود به عیش و نوش پرداختند، اما سپاهیان دشت قبیچاق به سرکردگی شخص برکه بر سپاه ایلخانی حمله کرد و آنها را به شدت درهم شکست. در هنگام عقب‌نشینی هم بسیاری از سپاهیان ایلخانی در آب ترک غرق شدند و آباقا، فرمانده سپاه، به سختی توانست خود را نجات دهد. هولاکو پس از این شکست در صدد جمع‌آوری سپاه و لشکرکشی مجدد علیه برکه برآمد، اما مشکلات دیگر و به ویژه گرفتاری‌های او در خطه شام مانع از عملکردهای سریع او بودند. پس از این جنگ، هولاکو برخی از تجار و ارتاقان قلمرو برکه را کشت و در مقابل برکه نیز فرمان به قتل بازرگانان قلمرو ایلخانی داد، اما به اعتبار تاریخ و صاف این برخوردها چندان جدی نبوده است، زیرا به دنبال این امر مناسبات تجاری دو قلمرو قطع نشد و تجار دشت قبیچاق پایگاه و فعالیت گسترده‌ای در شهر تبریز داشتند (وصاف‌الحضره، ۱۳۳۸: ۵۱). طبق سخنان خواجه رشید در شرح رسالت شیخ شریف تبریزی، شیخ شریف از طرف هولاکو برای تجسس در سپاهیان بوقا به فرماندهی برکه رفت و سخنانی که میان او و بوقا رد و بدل شد حاکی از آن است که کشتار بازرگانان چندان شدید نبوده و امری گذرا محسوب می‌شده است. (همدانی، ۱۳۶۲: ۷۳۳). به احتمال بسیار ظنین شدن هولاکو به این بازرگانان در راستای جاسوسی برای برکه به کشتار آنها منجر شده است. با توجه به سابقه این امر در میان

مغولان و اینکه هولاکو نیز شیخ شریف تبریزی را با این نیت به میان سپاهیان «بوقا» فرستاد، می‌توان این فرض را پذیرفت. علاوه بر آن، در همین احوال فرمان قوبیلای قآن مبنی بر واگذاری حکومت مناطق جیحون تا سراسر شام و مصر برای هولاکو به ایران و دشت قبیچاق رسید و به ظاهر مخالفت‌ها فرونشست. فوت هولاکو در اندکی بعد به سال ۶۶۳ ق اختلافات موجود را پایان نداد و ادامه دشمنی را به زمان آباقا موکول کرد (همدانی، ۱۳۶۲: ۷۳۳).

با مرگ هولاکو و به ایلخانی رسیدن آباقا مجدداً سپاهیان دشت قبیچاق با طرح همان ادعاهای قبلی به لشکرکشی علیه ایلخان پرداختند. در این مرتبه نیز سپاهیان برکه به سرکردگی نوقای از طرف دربند به حرکت درآمدند و سپاهیان ایلخانی به سرکردگی یشموت در شوال ۶۶۳ ق برای مقابله با آنها از آب گر گذشتند و در این نبرد عده بسیاری از طرفین کشته شدند. در اثنای جنگ تیری به چشم نوقای فرو رفت و همین امر موجب هزیمت سپاهیان او به جانب شیروان شد. پس از این برخورد، آباقا از آب کر گذشت و از آن طرف، برکه هم با ۳۰۰ هزار سپاهی سر رسید. به فرمان آباقا پل‌های رود را بردند و چون عبور از رود برای سپاه برکه ممکن نبود، دو سپاه مدتی به تیراندازی پرداختند و آنگاه سپاهیان برکه عازم تفلیس شدند تا از آنجا از آب بگذرند. در این حین، برکه حاکم مقتدر اردوی زرین بیمار شد و درگذشت. مرگ برکه که تا این زمان خود عملاً در جنگ مستقیمی با ایلخانان وارد نشده بود در حکم نجات سپاهیان ایلخانی بود. (Lane, 2003: 76-77). چون برکه در این هنگام در اوج قدرت بود و با مملوکان هم در اتحاد علیه ایلخانان و نقشه مشترکی برای حمله به قلمرو ایلخانان داشتند. (ابن کثیر، ج ۱۳، ۱۳۵۰: ۲۵۲). مرگ برکه پایان اقتدار فرمانروایان اولوس جوجی در زمینه ادعاهایشان در مقابل ایلخانان بود و موجب آسایش خاطر آباقا گردید. پس از این واقعه

## روابط ایلخانان با خوانین دشت قبیچاق ۷۱

آباقا دستور داد تا در نزدیکی‌های آب کر خندقی ژرف حفر کنند و جمعی از مغولان و مسلمانان را به محافظت آنجا گمارد و فرمان داد تا از طرفین کاروان‌ها در تردد در آیند (همدانی، ۱۳۶۲: ۷۴۴-۷۴۵).

بعد از مرگ برکه در سال ۶۶۴ یا ۶۶۵ ق منگوتیمور به جای او نشست که به منظور دشمنی با ایلخانان ایران و همین‌طور امپراتور بیزانس - میخائیل بالئولوگوس که با آباقا خویشاوندی داشت - روابط متقابل با ممالک مصر را قوت بخشید. منگو تیمور در همین زمان از بازماندگان سلجوقی حمایت کرد و برای رهایی بخشیدن عزالدین سلجوقی که بنابر تحریک ایلخانان به نوعی در دست امپراتور بیزانس محبوس بود، تلاش‌هایی کرد. در ارتباط با همین موارد است که منگو تیمور در ۶۶۸ ق به بیزانس حمله می‌کند. (النویری، ج ۲۷، ۱۳۳۱: ۳۶۲، ۳۶۳). البته برخلاف نویری، ابن کثیر حمله به بیزانس در راستای اهداف فوق را در زمان برکه می‌داند (ابن کثیر، ج ۱۳، ۱۳۵۰: ۲۵۲، ۴۴۵-۴۴۶). به هر روی در دوران فرمانروایی منگو تیمور بر دشت قبیچاق، که تا ۶۷۹ ق ادامه داشت، به جز همان همکاری متقابل وی با مملوکان برای تحت فشار قراردادن ایلخانان عملکرد تهاجمی دیگری از وی مشاهده نمی‌شود. البته اقتدار حکومت ایلخانی و این که آباقا از اشتراک عمل و دشمنی مشترک ممالیک و حاکمان اردوی زرین با ایلخانان آگاهی داشت و برای مقابله با آنها اقداماتی انجام داده است، تأثیرگذار بود (اقبال، ۱۳۵۶: ۲۱۱).

در زمان کوتاه ایلخانی تکودار، ایلخان نومسلمانی که سمت سلطان و نام اسلامی احمد را به خود گرفت، به سبب تلاش برای کاستن مشکلات ناشی از دشمنی با مملوکان، میان وی با فرمانروایان دشت قبیچاق برخوردی رخ نداد، اما همانند پیش از این، خوانین دشت قبیچاق با مملوکان متحد و علیه ایلخانان مدعی بودند. چون احمد

تکودار در سیاست خارجی نزدیکی به مملوکان موفقیتی کسب نکرد، این امر پذیرفتنی‌تر می‌نماید.

در این دوران بر دشت قبیچاق، تدان منگو بن طوغان بن باتو حکومت داشت که از زمان مرگ منگوتیمور تا ۶۸۶ ق حکومت کرد (النویری، ج ۲۷، ۱۳۳۱: ۳۶۶، ۳۸۳). در سلطنت ارغون، که حکومت ایلخانی بیشتر سرگرم مشکلات داخلی خود بود تا پرداختن به سیاست خارجی، از حمله نوغای از حوالی دربند (در ۶۸۷ ق) یاد می‌شود. در این نبرد، سپاهیان ایلخانی به فرماندهی ایلخان و امیر بوقا به مقابله او می‌روند و نوغای مجبور به عقب‌نشینی می‌شود. دو سال بعد نیز نوغای حمله به مرزهای ایران را از سر گرفت، اما این بار هم سپاهیان او از سپاه ارغون شکست خوردند.

این پیروزی برای ایلخان فتح مهمی بود، چون در پی آن در «پيله سوار» (بيله سوار) جشن بزرگی برپا کرده است (همدانی، ۱۳۶۲: ۸۲۱-۸۲۲؛ اقبال، ۱۳۵۶: ۲۳۷). با همه این درگیری‌ها در زمان ارغون مناسبات تجاری با اردوی زرین قطع نشد و خواجه رشید از تلاش‌های ارغون برای برقراری امنیت در حوالی «دربند» در ۶۸۷ ق و ارسال لشکریانی برای دفع یاغیانی که بازرگانان و ارتاقان را مورد تعرض و غارت قرار داده بودند سخن گفته است (همدانی، ص ۸۱۲۳).

در زمان دو ایلخان بعدی گیخاتو و بایدو که از بقیه ضعیف‌تر بودند و کمتر از چهار سال حکومت داشتند، میان آنها و حاکمان اردوی زرین، که از ۶۹۰ ق توقتای (طقتای) در آنجا به حکومت رسیده بود، نزاعی رخ نداد. به احتمال بسیار علت این امر سرگرمی توقتای برای تثبیت حکومت خویش و فائق آمدن بر مشکلات داخلی بوده است.

### روابط ایلخانان با خوانین دشت قبیچاق ۷۳

(ب) در عهد مسلمانی ایلخانان (۶۹۴-۷۳۶ ق)

در دوران ایلخانی غازان، عهد حکومت اسلامی ایلخانان و اسلام پذیری فراگیر مغولان، مانند گذشته رابطه حاکمان دشت قبیچاق با ایلخانان از روابطی که این خوانین با سلاطین مملوک داشتند تأثیرپذیر بود. علاوه بر این ادعاهای ارضی حاکمان دشت قبیچاق به قوت خود باقی بود؛ در ۷۰۲ ق هنگامی که غازان از روابط سیاسی مجدد خود با مملوکان نتیجه‌ای نگرفت و سلطان مملوک، ملک ناصر محمد قلاوون، تقاضا و شرایط او را برای صلح - با شرایط مورد نظر غازان - رد کرد، رسولان توقتای (خان اردوی زرین) در حوالی «حله» نزد غازان آمدند و ادعاهای قبلی خود در مورد حق حاکمیت بر «اران» و «آذربایجان» را مطرح کردند. رسول توقتای فردی به نام عیسی کوزول بود که با استناد به جامع التواریخ ۳۰۰ نفر او را همراهی می‌کردند (همدانی، ۱۳۶۲: ۹۵۲)، در حالی که قبل از این اقدام، خان دشت قبیچاق با سلطان مملوک مذاکره کرد و در گرجستان نیز تحریکاتی علیه غازان انجام داده بود. به احتمال بسیار در ادامه همین ادعاها و روابط حسنه توقتای با سلطان مملوک است که شخص غازان در لشکرکشی ۷۰۲ ق ایلخانان به شام، که به نبرد «مَرَجُ الصُّفَر» و شکست ایلخانان انجامید، شرکت نکرد و به آذربایجان بازگشت (همدانی، ۱۳۶۲: ۹۵۲-۹۵۳). به یقین، خطری که در این زمان از جانب شمال غربی، قلمرو ایلخانی را تهدید می‌کرد در این اقدام غازان مؤثر بود (الرمزی، ۱۳۲۹: ۴۷۹). سرانجام کار غازان با حاکم دشت قبیچاق به جنگ انجامید، اما در جنگی که روی داد خان دشت قبیچاق شکست خورد (الرمزی، ۱۳۲۹: ۴۹۷). با مرگ غازان در ۷۰۳ ق و به ایلخانی رسیدن محمد خدابنده، به تبع شرایط آرام و روابط تقریباً آرام ایلخانان و مملوکان، روابط حکومت ایلخانی با حاکمان اولوسی جوجی نیز در آرامش بود. توقتای، پس از یک دوره درگیری با غازان که برتری نسبی

هم از آن‌ها غارت بود، مدتی سعی در تحریک ملک ناصر سلطان مملوک علیه الجایتو کرد، اما چون نتیجه‌ای نگرفت با الجایتو پیمان صلح بست و میان آنها روابط تجاری برقرار شد. پس از مرگ توقتای در ۷۱۳ق اوزبک به جای او نشست. اوزبک نیز همواره با سلاطین مملوک در ارتباط بود و سعی می‌کرد که از این روابط در راه دشمنی با ایلخانان و به منظور دنبال کردن ادعاهای قبلی اسلاف خویش استفاده کند. اوزبک در ابتدای سلطنت به نواحی شمال غربی ایران تعرضاتی کرد و از مملوکان نیز کمک خواست. با این حال به سبب روابط آرامی که میان ایلخانان و مملوکان برقرار بود، کاری از پیش نبرد. در ۷۱۸ق شاهزاده خانمی از اولوس جوجی (طولونیه، دلبیه یا طلنبای، دختر طغاجی از نوادگان جوجی) به عقد ملک ناصر درآمد و روابط آنها مستحکم‌تر شد (السلوک، ج ۲، ص ۲۰۴). شاید به دنبال همین امر است که در سال ۷۲۰ق اوزبک از سلطان مملوک علیه ابوسعید ایلخانی کمک می‌طلبد و ملک ناصر هم قول مساعد می‌دهد. با وجود این در همین سال میان ابوسعید و سلطان مملوک نیز صلح برقرار شد و این امر مانع از کمک ملک ناصر به حاکم دشت قبیچاق شد (مقریزی، ج ۲، ۱۳۵۵: ۲۴۵/الاتابکی، ج ۹، ۱۳۸۸: ۲۱۱). در همین ایام هر چند که اوزبک هم‌زمان با کُپک، خان ماوراءالنهر از دو طرف به ایران حمله کردند، به سرعت عقب رانده شدند و میان آنها صلح برقرار شد. ملک ناصر هم کمک نکردن به اوزبک را به اسلام خواهی خود و صلح با ایلخانان مسلمان ربط داد و اوزبک با میل یا اجبار آن را پذیرفت. بار دیگر در ۷۳۶ق اوزبک به آذربایجان حمله کرد، اما شورش قتلق تیمور در دشت قبیچاق باعث خروج وی از ایران شد. حملهٔ اخیر اوزبک پس از مرگ ابوسعید و در حکومت خاندان چوپانی در زمان ملک اشرف رخ داد، مردم آذربایجان نیز با این حملهٔ اوزبک، برای رهایی از ظلم و ستم اشرف، همراهی کردند و برای دعوت از وی به منظور این اقدام کوشیدند (اقبال،

## روابط ایلخانان با خوانین دشت قبیچاق ۷۵

۱۳۵۶: ۴۵۴). خروج اوزبک و باقی گذاردن پسرش، جانی بیگ که او هم اندکی بعد به دنبال مرگ پدر از ایران خارج شد، به منزله خاتمه دخالت آنها در ایران نبود، زیرا در مراحل بعدی نفوذ در نواحی شمال غربی ایران را خواستار بودند.

چنان که در بررسی روابط ایلخانان با فرمانروایان دشت قبیچاق گذشت، چگونگی روابط آنها با ایلخانان ایران مبتنی بر ادعاهای ارضی و اقتصادی و سیاسی بود و تاحدودی نیز ماهیت مذهبی داشت. علاوه بر آن چگونگی این روابط چه در عهد ایلخانان نامسلمان و چه در عهد مسلمانی ایلخانان تا حد زیادی در نتیجه نوع مناسبات آنها با مملوکان بود. رابطه نزدیک آنها با مملوکان، که از فرمانروایی برکه (۶۵۳-۶۶۵ق) و بیبرس (۶۵۹-۶۷۶ ق) شروع شد و تا مدت‌ها پس از سقوط ایلخانان ادامه یافت، سهم مهمی در چگونگی روابط آنها با حکام مغولی ایران داشت. البته هر یک از فرمانروایان دشت قبیچاق و سلاطین مملوک از روابطی که با یکدیگر داشتند استفاده متقابل سیاسی و اقتصادی می‌بردند و تنها استفاده سیاسی مطرح نبود. آنچه مسلم است در مناسبات میان اولوس جوجی و ایلخانان سهم عمده به ادعاهای ارضی فرمانروایان اولوس جوجی بازمی‌گشت که منافع اقتصادی و تجاری به همراه داشت. مهم‌ترین علت برای اثبات این نظر، اسلام آوردن ایلخانان و ادامه اختلافات حاکمان دشت قبیچاق با آنهاست. با وجود مسلمانی دو طرف، اختلافات و ادعاها به قوت خود باقی ماند و روابط همچنان خصمانه ادامه داشت. از طرف دیگر در این دوره، میان مصر و دشت قبیچاق روابط بسیار نزدیکی برقرار بود و طرفین مناسبات اقتصادی و سیاسی پررونقی داشتند. این روابط از طریق دریای مدیترانه و دریای سیاه و گاهی از طریق قسطنطنیه انجام می‌گرفت. باتوجه به تجارت پررونق و علائق تجاری که خاندان‌های مغول داشتند و اینکه از ابتدای تشکیل حکومت مملوکان، فرمانروایان اولوس جوجی با آنها روابط حسنه داشتند و ادعای

خاندان جوجی بر اران و آذربایجان تا آخر عهد ایلخانی و حتی در دوران فترت پس از آن حفظ شده است، می‌توان چنین گفت که حاکمان دشت قبچاق با بهره‌گیری از زمینه‌های موجود در سرزمین قفقاز و آذربایجان استفاده اقتصادی و تجاری از این مناطق را مد نظر داشته‌اند. بدین ترتیب که با تسلط بر این مناطق و پیشروی مملوکان به سمت بین‌النهرین از این منطقه در حکم پلی ارتباطی برای تجارت بیشتر با حکومت مملوک استفاده کنند، همین طور از این طریق به سواحل دریای مدیترانه برسند و روابط تجاری با شرق و غرب را گسترش دهند. این امر در طرحی که برکه در نخستین نامه خود به بیبرس برای حمله به قلمرو هولاکو آورده است به خوبی دیده می‌شود (ابن کثیر، ج ۱۳، ۱۳۵۰: ۲۵۲ / مقریزی، ج ۱، ۱۳۵۵: ۴۷۰-۴۹۵). پس از سقوط ایلخانان هم این موضوع مد نظر فرمانروایان دشت قبچاق بود و در آن جهت تلاش می‌کردند.

### نتیجه‌گیری

حمله به ایران و اداره آن پس از مرگ چنگیز، که در سایه فعالیت مشترک تمامی گروه‌های مغول انجام گرفت، اوضاع سیاسی ایران را در موقعیت مبهمی قرار داده بود که فرمانروایان اولوس جوجی را با طرح این ادعا که ایران جزو قلمرو آنهاست به دخالت در امور و توسعه طلبی تشویق می‌کرد. این تلاش خوانین دشت قبچاق، که از همان آغاز قآنی اوکتای آشکار بود، رقابت و اختلاف میان آنها و دربار مرکزی مغول و بعدها حکومت ایلخانی را منجر شد که بر چگونگی اوضاع سیاسی و اقتصادی ایران در قرن هفتم و هشتم هجری قمری تأثیرگذار بود. عملکرد رقابت‌جویانه خوانین اردوی زرین تا زمان اعزام هولاکو حالتی آرام و سیاسی‌گونه داشت، اما پس از شکل‌گیری حکومت ایلخانی، که به نحوی وارث تمامی مشکلات و مسائل ناشی از اختلافات مذکور بود، این



## روابط ایلخانان با خوانین دشت قبیچاق ۷۷

رقابت صورت عملی‌تری به خود گرفت. خوانین اولوس جوجی که با طرح ادعاهای مختلف سیاسی، اقتصادی، عقیدتی و نظامی خود را به دخالت در ایران محق می‌دانستند با سلاطین مملوک نیز ارتباط برقرار کردند و سعی در استفاده از دوستی مشترک خویش برای مقابله با ایلخانان کردند. مناسبات میان قلمرو ایلخانان و خوانین دشت قبیچاق، که از آغاز تا پایان عهد ایلخانان با فراز و نشیب‌های خود حالتی خصمانه داشت و تا مدت‌ها پس از سقوط ایلخانان تداوم یافت، در سیاست‌های داخلی و جهت‌گیری‌های خارجی هولاکوئیان تأثیرگذاری خاصی داشت. این امر در دوره‌های بعدی تاریخ ایران نیز ادامه یافت و می‌توان جدایی مناطق قفقاز و بخش‌هایی از آذربایجان در قرن نوزدهم میلادی را تداوم همین اختلافات با همسایگان شمالی دانست.

### منابع و مأخذ:

- ابن بی‌بی، یحیی بن محمد بن علی جعفری (۱۳۵۰)، *الاوامر العلائیه فی الامور العلائیه*، به اهتمام: محمد جواد مشکور، تهران: کتابفروشی تهران.
- ابن خلدون، عبدالرحمان (۱۳۶۸)، *تاریخ ابن خلدون*، ترجمه: عبدالمحمد آیتی، تهران: مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی.
- ابن کثیر، ابوالفدا اسماعیل بن عمر بن حافظ (۱۳۵۰ق)، *البدایه و النهایه*، بیروت: دارالکتب العلمیه، ۱۹۸۹/۱۴۰۹، المطبعه العاده بجوار محافظه المصر.
- اشپولر، برتولد (۱۳۶۵)، *تاریخ مغول در ایران*، چاپ دوم، ترجمه: محمود میرآفتاب، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.
- اقبال، عباس (۱۳۵۶)، *تاریخ مغول، چ چهارم*، تهران: امیر کبیر.

- الأتاکی، جمال‌الدین ابی‌المحاسن یوسف بن تغری بردی (۱۳۸۸ق)، **النجوم الزاهره فی ملوک المصر و القاهره**، به اهتمام: عبدالقادر حاتم، دارالکتب بالقاهره.
- الذهبی، حافظ شمس‌الدین ابی‌عبدالله (۱۴۰۵ق)، **دول الاسلام**، البیروت: مؤسسه العلمیه المطبوعات.
- الرمزی، م.م. (۱۳۲۹ق)، **من تلفیق الاخبار و تلقیح الآثار فی وقایع قزان و بلغار و ملوک التتاره** اورنبورگ، مطبعه کریمیه و حسینیه.
- الغسانی، ملک اشرف (۱۳۵۹ق)، **العسجدالمسبوک و الجواهر المحکوک فی طبقات الخلفاء و الملوک**، تحقیق: شاکر عبدالمنعم، دارالتراث و دارالبيان بالبیروت.
- النویری، شهاب‌الدین احمد بن عبدالوهاب (۱۳۳۱ق)، **نهایه الارب فی فنون الادب**، تحقیق: سعید عبدالفتاح عاشور، المطابع الهییه المصر العامه الکتاب.
- جوزجانی، منہاج‌الدین عثمان بن سراج‌الدین (۱۳۴۳)، **طبقات ناصری**، چاپ دوم، تصحیح و مقابله: عبدالحی حبیبی، کابل: انجمن تاریخ افغانستان.
- جوینی، علاء‌الدین عطا ملک (۱۳۶۷)، **تاریخ جهانگشا**، به سعی و اهتمام: عبدالوهاب قزوینی، تهران: ارغوان.
- رانسیمان، استیون (۱۳۶۰)، **تاریخ جنگ‌های صلیبی**، ج ۳، چاپ دوم، ترجمه: منوچهر کاشف، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
- رشیدالدین فضل‌الله همدانی (۱۳۶۲)، **جامع‌التواریخ**، به کوشش: بهمن کریمی، تهران: اقبال.
- سیفی هروی، سیف بن محمد بن یعقوب (۱۳۸۳)، **تاریخ نامه هرات**، تصحیح: غلامرضا طباطبایی مجد، تهران: اساطیر.
- گروسه، رنه (۱۳۶۵)، **امپراتوری صحرانوردان**، ج دوم، ترجمه: عبدالحسین میکده، تهران: علمی و فرهنگی.

## روابط ایلخانان با خوانین دشت قبیچاق ۷۹

مقریزی، تقی الدین احمد بن علی (۱۳۵۵ق)، السلوک المعروفه دول الملوك، تصحیح: محمد مصطفی زیاده، چ دوم، مصر: مطبعه دارالکتب.

وصاف الحضرة، فضل الله بن عبدالله (۱۳۳۸)، تاریخ وصاف الحضرة، به اهتمام: محمد مهدی اصفهانی، تهران: کتابخانه ابن سینا و کتابخانه جعفری تبریز.

ویلتس، دوراکه (۱۳۵۳)، سفیران پاپ به دربار خانان مغول، ترجمه: مسعود رجب‌نیا، تهران: خوارزمی.

Lane, George (2003), **Early Mongol Rule in Thirteenth Century Iran. A Persian Renaissance**, London: Routledge Curzon.